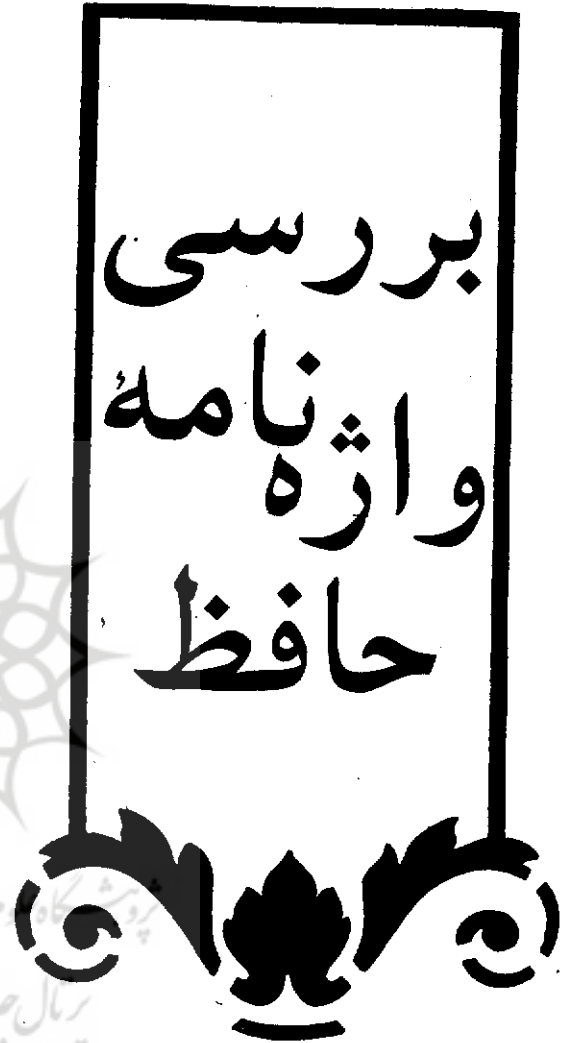


واژه‌نامه غزل‌های حافظ. تألیف حسین خدیوچم. تهران. نشرناشر. ۱۳۶۲

نام فاضل محقق، حسین خدیوچم، برای اهل قلم و اهل کتاب ایران نام ناآشنایی نیست، متأسفانه این نام آشنا این بار بر روی جلد کتابی به چشم می‌خورد با نام واژه‌نامه غزل‌های حافظ که در نهایت بی‌دقتی و بدون رعایت شیوه علمی فرهنگ‌نویسی با اغلاط فاحش نگاشته شده است. اگر این کار را هر ناآشنایی به امر تحقیق انجام می‌داد جای نگرانی نبود، اما نام خدیوچم با تألیفات ارزنده‌ای که تاکنون از او دیده‌ایم این توقع معقول و منطقی را برمی‌انگیزاند که کتابی که از زیر دست او بگذرد لااقل فاقد اغلاط، نادرستیا و نارساییهای کتابهایی باشد که در این روزگار از دردیوار به نام حافظ منتشر می‌شود؛ به همین دلیل مقاله حاضر نه تنها نقد و بررسی کتاب مورد بحث است بلکه متضمن گلیه‌ای هم از مؤلف فاضل کتاب نیز هست، باشد تا در آنچه می‌گوییم به دیده انصاف بنگرند. اینک به بررسی کتاب می‌پردازیم و قبل از هر سخنی سعی می‌کنیم با روش تحقیقاتشان و چگونگی مآخذشان آشنا شویم.

مؤلف بر آن بوده‌اند «که مفهوم مقداری از الفاظ غزل‌های حافظ برای دوستداران شعر عرفانی روشن شود و مبتدیان را زمینه آشنایی با معانی پر دامنه سخنان این غزل‌سرای بزرگ فراهم شود» (ص ۲۱). به همین خاطر «با رنج فراوان و تلخ کامیهای بسیار»ی که بر خودشان هموار کرده‌اند شش شرح را به عنوان مآخذ اصلی که بیشتر مورد استفاده شان بوده است در دیباچه کتاب برمی‌شمارند. از این شش شرح دو کتاب بحر القراسه اللافظ فی شرح دیوان حافظ و شرح دیوان حافظ تقریر اکبرپوره و تحریر نعمت تاجیک کمتر مورد استفاده قرار گرفته است چرا که موارد مشابه را به ترجمه شرح سودی ارجاع داده‌اند (ص ۲۲). در حقیقت آنچه از این دو شرح در کتاب نقل شده است حاوی نکته تازه یا مطلب روشنگری نیست. تازه در سرتاسر کتاب جز چند مورد معدود به این دو شرح اشاره نشده است. می‌ماند چهار شرح دیگر، شرح سودی و یادداشتهای فراهم شده از مذاکره محمدقزوینی و قاسم غنی (در این مورد کمی بعد سخن خواهم گفت) و حواشی جلال‌الدین اندرابی بر دیوان حافظ چاپ بمبئی که از کتاب اخیر هم جز در موارد معدود مطلبی ذکر نشده است، و دیوان حافظ چاپ قزوینی و غنی و چند فرهنگ لغت که عمده‌ترین آنها که بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است،



ماشاء الله آجودانی

لغت نامه دهخداست. اما حقیقت آن است که بی اغراق نود درصد مطالب کتاب صرفاً از چاپ عکسی دیوان حافظ با یادداشتها و حواشی دکتر غنی و شرح سودی نقل شده است و در این میان سهم مطالب منقول از یادداشتهای غنی نه تنها از سودی بلکه از تمام منقولات کتاب بیشتر است به طوری که اگر حواشی و یادداشتهای مرحوم غنی - و به اعتبار مؤلف فاضل، قزوینی و غنی - را از کتاب حذف کنیم چندان چیزی باقی نمی ماند. مؤلف در دیباچه کتاب (ص ۱۵) به استناد جلد پنجم یادداشتهای دکتر قاسم غنی که اخیراً در لندن منتشر شده است متذکر شده اند که حواشی یادشده حاصل مذاکرات غنی با علامه قزوینی است و بهتر آن بود که در پشت کتاب نوشته می شد «مذاکرات قزوینی و غنی در مورد شعر حافظ» (ص ۱۵). گرچه در یادداشتهای دکتر غنی پاره ای نظریات علامه قزوینی منعکس است. اما به شهادت موارد بسیاری که در حواشی همین کتاب آمده است، بسیاری از آن یادداشتهای صرفاً از آن مرحوم غنی است. تازه اگر از بن دندان هم ثابت شود که حواشی این کتاب با مذاکره و دخالت مستقیم علامه قزوینی فراهم آمده است، اثبات این امر - به خاطر اغلاط و نادرستیهای که در این حواشی به چشم می آید - شأنی و منزلتی برای علامه قزوینی به بار نخواهد آورد.

دیگر آنکه اصولاً اهل تحقیق می دانند که حاشیه نوشتن بر کتابها، در حین مطالعه، به منظورهای خاصی صورت می گیرد. گاه يك کلمه محقق را به یاد نوعی استعمال دیگر همین کلمه در ادبیات می اندازد و ممکن است همان معنی و نوع استعمال را در کتاب لغت مورد بحث یادداشت کند، بی آنکه نظرش تفسیر لغت متن باشد. و گاه اتفاق می افتد که محقق حدسها و احتمالاتش را در حواشی کتاب می آورد تا بعدها با تحقیقات و تتبعات دیگر درستی و نادرستی آنها را مشخص کند. از همه مهمتر ممکن است محقق در حین مطالعه در معنی واژه ای یا شرح عبارتی، مطلبی را بنویسد که همان زمان به درستی آن اعتقاد داشته است ولی بعدها به واسطه تحقیقات دیگر به نادرست بودن آنها پی ببرد و مجال آن را هم نیابد که حواشی نادرست را اصلاح کند. همه اینها در مورد حواشی مرحوم غنی بر کتاب حافظ مورد بحث قابل تعمیم است، خاصه آنکه بسیاری از این یادداشتها که جای ذکر آن بود در حواشی دیوان حافظ، چاپ قزوینی و غنی نیامده است و نگارنده به خاطر مطالبی که در ذیل خواهد آورد یقین دارد که مرحوم غنی در مطالعات بعدیش به نقص و نارسایی آن حواشی و حتی نادرستی پاره ای از آنها یقین آورده بود و گر نه آن

حواشی را به همین صورت رها نمی کرد، و خود به چاپ آن اقدام می کرد. اما مهم این است که مؤلف فاضل بدون بررسی و تحقیق در چگونگی این حواشی همه آنچه را که ضروری تشخیص داده است، نقل کرده است و اگرچه صریحاً گفته است «مؤلف در همه حال بازگوکننده سخن حافظ شناسان و فرهنگ نویسان و تاریخ نگاران مورد اعتماد بوده است» (ص ۲۲)، اما این سخن هیچ از مسؤولیت ایشان در درستی و نادرستی متنی که فراهم آورده اند نمی کاهد.

نکته دیگر اینکه مؤلف نه تنها اساس کارش را بر متن قابل اعتمادی چون متن مصحح استاد خانلری قرار نداده است، بلکه دیوان حافظ چاپ قزوینی و غنی نیز اساس کار او قرار نگرفته است و صریحاً گفته است «اگر بعضی از مطلع غزلها در برخی از چاپها نبوده باشد، حتماً در چاپ عکسی اخیر از دیوان حافظ که با تقریر قزوینی و خط غنی تحشیه شده موجود است» (ص ۱۲۴ - حاشیه).

لازم به توضیح نیست نسخه چاپ عکسی مورد نظر تا چه اندازه مغلوط و فاقد اعتبار است. اما نکته درخور توضیح آن است که مؤلف نه تنها همین نسخه مغلوط را به طور کلی اساس کار خود قرار داده، بلکه در نقل حواشی این نسخه چنان دست و دل باز بوده است که بی هیچ دغدغه خاطر ی به نقل حواشی و یادداشتهای غزلهای الحاقی نیز پرداخته است: غزلهایی الحاقی که نه تنها الحاقی بودنشان به طور قطع و یقین از طرف مرحوم غنی بازگو شده است بلکه در هیچ يك از نسخ معتبر حافظ هم نمی توان نشانی از آنها یافت، فی المثل در همین نسخه غزلی هست با مطلع:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش  
پیوسته در حمایت لطف اله باش

که مرحوم غنی در مورد همین غزل نوشته است: «غزل الحاقی است قطعاً و حتماً از دوره صفویه است...» و در توضیح مصراع اول بیت دوم این غزل: از خارجی هزار به يك جو نمی خرنند. نوشته است از خارجی هزار، یعنی هزار خارجی را و همین یادداشت را مؤلف فاضل در کتاب مورد بحث در ذیل از خارجی هزار نقل کرده است (ص ۲۸). بر همین قیاس آیات بسیاری با ضبط نادرست از این نسخه در کتاب یادشده راه یافته است که نقل و بررسی آنها از حوصله این مقاله خارج است. خلاصه آنکه اعتماد مؤلف بر همین نسخه و حواشی آن باعث شده است که بشیاری از لغات دشوار و اصیل حافظ در واژه نامه ای که پرداخته اند راه نیابد و به جای آن بشیاری از لغات و تعبیراتی که از حافظ نیست مورد شرح

و تفسیر قرار گیرد. نگارنده در این مقاله سعی کرده است فقط مواردی را که از اهمیت خاصی برخوردار است با ذکر شواهد تحت عناوین مختلف بیاورد. نیز برای حفظ اختصار از نقل مطالب بسیاری که درخور ذکر بوده است تن‌زده است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

خشك، تشریحی دایم (ص ۸۸). معنای اخیر معمای مصدری است پس یقیناً ضبط عبارت باید عبوس زهد باشد به ضم اول نه به فتح و چنانکه از یادداشت مؤلف برمی آید در شرح تاجیک، کلمه مورد بحث در شعر حافظ عبوس به ضم اول خوانده شده است.

هنگامه به فتح اول را هنگامه به کسر اول ضبط کرده اند نیز شکر و شکرآویز را به ضبط متداول آنها- یعنی به کسر اول- ارجاع داده اند (صص ۱۲۲-۸۰).

۳) ارجاع نادرست و نارسا به منابع و مآخذ در توضیح جام عدل نوشته اند: نام فارسی این جام «می دزد» است (ص ۴۳) و جالب آن است که به ترجمه خودشان از مفاتیح العلوم خوارزمی (ص ۲۳۹) ارجاع داده اند درحالی که در همان مأخذ «می دزد» نام دیگر «جام جور» است نه «جام عدل»<sup>۲</sup>.

۱) عدم رعایت موازین علمی در تدوین واژه نامه مؤلف فاضل در دیباجه کتاب تعریفی از «واژه» و حدکاربرد آن به دست نداده اند و اصولاً مشخص نکرده اند که برچه اساسی بعضی واژه ها را قابل توضیح یافته اند و برخی دیگر را به حال خود رها کرده اند، چنانکه خواننده در سرتاسر کتاب هم با معنی واژه ها روبرو می شود و هم با ترجمه مصرعها و شرح ابیات. مثلاً در حرف بعد از کلمه اکسیر، این مصراع از غزل نخست حافظ «الایایها الساقی ادرکاسا وناولها» را می یابید که هم ترجمه شده است و هم توضیحات حواشی غنی را در مورد انتساب مصراع به یزید آورده اند (ص ۲۹). یا در حرف «ب» می خوانید، بر استان = به راستان یعنی قسم به راستان (ص ۳۲) و یا در حرف «راء» می خوانید که رنگ خون نخواهد شد: یعنی رنگ خون نخواهد رفت (ص ۶۷) و بر همین قیاس نمونه های مختلف دیگر که هیچ کدام در ذیل واژه نمی گنجد و نمی تواند به عنوان واژه مورد شرح قرار گیرد؛ و یا در پاره ای موارد توضیح واژه ای به جای آنکه در حرف مربوط به آن واژه ضبط شود در شاهد لغت دیگر از همان بیت معنی شده است مثلاً بالا، به معنی قد و اندام در ذیل واژه تشریف، آورده شده است (ص ۴۰). در سراسر کتاب از این نمونه ها فراوان دیده می شود. ظاهراً علت این بی دقتیها را فقط می توان در این نکته دانست که مؤلف سعی داشته است هرچه را که در حواشی غنی آمده و مورد پسند ایشان واقع شده است به نوعی در این کتاب بگنجانند و فواید آن را عام کند.

- در توضیح نامور در این بیت حافظ:

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست  
آورد حرز جان زخبط مشکبار دوست

نوشته اند «نامور: نامه آور» (ص ۱۱۳) و ارجاع داده اند به حواشی غنی، در حالی که معنی نامور هرگز نامه آور نیست بلکه مرحوم غنی کلمه نامور را مطلقاً نامه آور = نامه آور خوانده است چنانکه در بعضی از نسخه ها نامه بر هم ضبط شده است<sup>۳</sup>. عین مطلب غنی را نقل می کنیم: «نامور = نامه آور. در نسخ قدیم «ها» نامه چون با کلمه دیگری ترکیب شود می افتد»<sup>۴</sup> بنابراین مرحوم غنی کلمه را مطلقاً نامه آور = نامه آور خوانده است، نه آنکه نامور را به معنی نامه آور ضبط کرده باشد.

- در توضیح بی نیازی در این بیت:

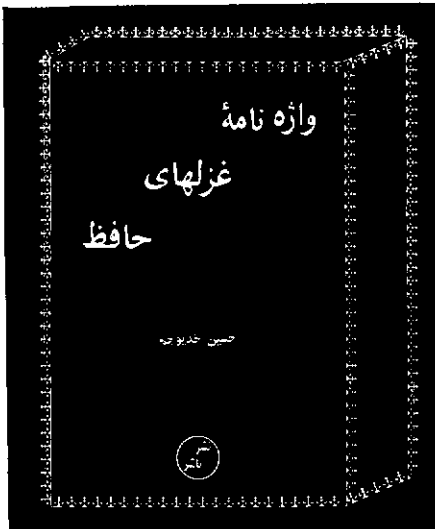
ساقی به بی نیازی رندان که می بده  
تا بشنوی ز صوت مغنی هوالغنی

آورده اند «بی نیازی: استغنا = بی نیازی حق است چنانکه آمده است الله غنی [البته صحیح آن الغنی است]. وانتم الفقراء» (ص ۳۴) و در پی این عبارت مطالبی را از جهانگشای جوینی در تشبیه استغنی الهی به باد آورده اند. البته ناگفته پیداست که بی نیازی رندان هیچ ارتباطی به «بی نیازی حق» ندارد، مؤلف مطلب را به صورت مخدوش و مغلوط بی آنکه از مأخذ آن یاد کند، از کتاب ارزشمند فرهنگ اشعار حافظ شادروان دکتر

## ۲) ضبط واژه ها

در ضبط تلفظ صحیح واژه ها گاه اشتباهاتی در کتاب رخ داده است، و گاه به ضبط متداول واژه ها اکتفا شده است نه ضبط اصلی، و چون احتمال می دادیم بیشتر این اشتباهات از نوع اشتباهات چاپی باشد به نقل همه آنها نپرداختیم و به نمونه های زیر اکتفا کردیم:

شحنه به کسر اول را در ترکیب شحنة نجف به فتح اول ضبط کرده اند (ص ۷۸). مزدا به فتح اول مُزدا به ضم اول ضبط شده است (ص ۱۰۸). در ضبط عبوس زهد می خوانید: زهد



احمد علی رجائی نقل کرده است، با حذف بعضی قسمتها عین نوشته دکتر رجائی را می آوریم: «استغناء بی نیازی حق است از نموده‌ها و کردار بندگان و اگر در مورد عارفان کامل به کار برند مراد بی نیازی از غیر حق است و نیاز باو... احمد غزالی را در این باره بیان لطیفی است: ... توانگر علی الاطلاق و غنی مطلق او بود، از طرف عاشق همه نیاز و درویشی باشد و لعل که الله الغنی وانتم الفقراء همین نقطه است. این شعر حافظ نیز اشاره به همین مطلب است: ساقی به بی نیازی رندان...»<sup>۵</sup>

چنانکه مشهود است مؤلف فاضل با نقل مغلوط مطلب، ماهرانه دو مقوله جداگانه یعنی بی نیازی رندان = بی نیازی از غیر حق را، عین بی نیازی حق نشان داده است.

گاه نقل نارسای مطالب باعث شده است که در شرح واژه‌ها و ترکیبات تناقضی پیدا شود فی المثل از حواشی غنی در توضیح واژه آذار نقل به معنی کرده‌اند که: «آذار ماه ششم از سال رومی که تقریباً با اسفندماه ایران امروز همزمان است» (ص ۲۶) و در صفحه مقابل آن در معنی عبارت ابرآذاری نوشته‌اند: ابر بهاری و ارجاع داده‌اند به آذار. اما اصل یادداشت مرحوم غنی این است: «آذار، ماه مارس است که در ۲۱ آن با تقویم جدید اول فروردین شروع می‌شود. ابرآذاری در واقع ماه اسفند است»<sup>۶</sup> با این نکته که آیا محاسبه مرحوم غنی مشکلی را حل می‌کند یا نه، کاری نداریم. آنچه مهم است این است که در ادبیات ما، آذار، ماه اول بهار است<sup>۷</sup> و ابر آذاری ابر بهاری است.

۴) پرداختن به ساده‌ترین کلمات و غافل ماندن از دشوارترین واژه‌ها

مؤلف در معنی لب از لغت نامه نقل کرده است: «نام هر يك از دو قسمت گشتالود!»<sup>۸</sup> و سرخ که جلو دندانها قرار گیرد و دوره دهان را تشکیل دهد، ساحل دریا و کنار جوی» (ص ۱۰۴) یا در مورد جام نوشته‌اند: «پیاله آبخوری، پیاله از سیم یا آگینه و جز آن، پیاله شرابخوری» (ص ۴۳). واقعاً جای پرسش است که آیا خواننده فارسی زبان معنی لب یا جام را نمی‌داند، یا فی المثل معنای واژه کدو (به معنی کوزه شراب) را در این بیت:

ساقی به چند رنگ می‌اندر پیاله ریخت

وین نقشها نگر که چه خوش در کدو بیست

یا معنای نگران (به معنی چشم براه، منتظر) را در این بیت:

دلدار که گفتا به توام دل نگران است

گو می‌رسم اینک به سلامت نگران باش

هیچکدام از این دو واژه دیریاب مانند دهها واژه قابل شرح دیگر حافظ در کتاب نیامده است، در حالی که اینها از واژه‌های اصیلی است که در تمام متون معتبر چاپی حافظ موجود است.

کار سهل انگاری در شرح واژه‌ها به جایی کشیده شده است که در توضیح واژه‌ای که دارای معانی مختلف در شعر حافظ است به نقل ساده‌ترین معنی آنها که برای هر فارسی زبانی ملموس و آشناست اکتفا شده است، در حالی که معانی درخور توضیح نادیده گرفته شده است: در معنی لابه نوشته‌اند «التماس، خواهش، زاری، اظهار اخلاص با نیاز تمام» (ص ۱۰۳) اما لابه به معنی «فریب، خدعه، مکر» و به لابه گفتن: «از روی فریب و مکر گفتن»<sup>۹</sup> در این بیت:

به لابه گفت شبی میر مجلس تو شوم

شدم به رغبت خویشش کمین غلام و نشد<sup>۱۰</sup>

معنی نمی‌شود، انصاف را از ایشان می‌طلبم که آیا لابه به معنی التماس و خواهش برای خواننده فارسی زبان ناآشناست یا به معنی خدعه و فریب؟

تا اینجا نکاتی را که بر شمردیم مستقیماً مربوط می‌شده است به نارساییهای کار مؤلف در تدوین کتاب اما مطالبی که در ذیل خواهد آمد در شرح و توضیح و تفسیر و تعبیر لغات و اشعار حافظ است که در مآخذشان و عمدتاً در حواشی غنی و شرح سودی آمده است و ایشان با نقل آنها در حقیقت مسؤلیت درستی و نادرستی آنها را پذیرفته‌اند. در این بخش نیز فقط به ذکر نمونه‌هایی از اغلاط و نادرستیهای فاحش در

تعبیر و تفسیر واژه‌ها اکتفا می‌کنیم:

(۱) در معنی «آستین کوتاه»، در شاهد این بیت:

بگو به زاهد سالوس خرقه پوش دو روی  
که دست فتنه درازست و آستین کوتاه

از حواشی غنی نقل کرده‌اند «آستین کوتاه است: یعنی وسایل وصول به مطلوب خیلی کم است» (ص ۲۶) این توضیح نه تنها هیچ مشکلی را از بیت حل نمی‌کند، بلکه ازین با مفهوم آستین کوتاه و چگونگی استعمال آن در شعر حافظ مغایرت دارد، برای روشن شدن مطلب به اشکال دیگر کار برد این تعبیر در شعر حافظ دقت فرمایید:

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم  
زانچه آستین کوتاه و دست دراز کرد

یا:

به زیر دلق ملمع کمندها دارند  
دراز دستی این کوتاه آستینان بین

در هر سه بیت یاد شده، آستین کوتاه و کوتاه آستینان تعریضی است به خرقه پوشان و حافظ این تعریض را از آن جهت در مورد خرقه پوشان به کار برده است که به قول سیف‌الدین باخرزی «جامه کوتاه تا نیمه ساق و آستین کوتاه و فراخ داشتن از شعار اصحاب تصوف است»<sup>۱۰</sup> در افسانه‌هایی که پیرامون زندگی حافظ پرداخته‌اند در وصف شیخ علی کلاه گفته‌اند «که در شیراز... بر سجاده شیخی و ارشاد متمکن بوده و او جبهه آزرق آستین کوتاه پوشیدی»<sup>۱۱</sup>. در بیت مورد بحث منظور حافظ آن است که به زاهد سالوس بگو گرچه آستینت به ظاهر کوتاه است اما در حقیقت دست فتنه‌ات دراز است. در همه ابیات یاد شده، حافظ در به کار بردن آستین کوتاه، شعار صوفیه را در نظر داشته و از این تضاد: کوتاهی آستین و بلندی دست تعدی و تجاوز، تمثیلی در نمایش ریاکاری و فتنه برانگیزی خرقه پوشان و صوفیان ریاکار روزگار خود بر ساخته است - صوفیانی که به انحاء مختلف در سرتاسر غزلهای حافظ مورد تعریض و نکوهش واقع شده‌اند.<sup>۱۲</sup>

(۲) در توضیح «باد خوش‌نسیم» در شاهد این بیت:

شیر از و آب رکنی و آن باد خوش‌نسیم  
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است

از حواشی غنی نقل کرده‌اند: «باد اسم عام است که شامل نسیم هم هست، در اینجا ترکیب غریبی است، نسیم، باد ضعیف و ملایمی است که گاه می‌وزد و گاه می‌ایستد... این

است که نسیم را علیل گفته‌اند و تشبیه به مریض کرده‌اند» (ص ۳۱). حقیقت آن است که با این توضیح نه تنها عبارت باد خوش‌نسیم روشن نشده است بلکه توضیح اضافی در مورد علیل بودن و بیمار بودن صبا هم به غرابت ترکیب مورد بحث افزوده است. بگذریم که منظور از بیماری صبا لطافت صبا است چنانکه در شعر حافظ آمده است:

دل ضعیفم از آن می‌کشد به طرف چمن

که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد

اما نسیم در بیت مورد بحث و در ترکیب یاد شده به معنی «بو» است که هم به این معنی و هم به معنی بوی خوش در ادبیات ما استعمال شده است، در دیوان عثمان مختاری چاپ استاد همایی آمده است:

یاسمن باد را سپرد نسیم

که بدان مفخر کبار سپار

استاد در حاشیه متن نوشته‌اند: «یعنی یاسمن بوی خوش بیاد سپرد»<sup>۱۳</sup> و در کلیله چاپ استاد مینوی آمده است «عطر بر آتش نهند، فواید نسیم آن به دیگران می‌رسد» و توضیح زیر نیز از استاد مینوی است که «نسیم اصلاً باد خوش و باد نرم... و اینجا به معنی بوی خوش...»<sup>۱۴</sup> و در شعر عماد فقیه کرمانی از معاصران حافظ نیز همین کلمه به معنی بوی، و بوی خوش استعمال شده است.

صبا نسیم سرزلف او به نافه سپرد

که پوست بر تن او همچو پیرهن بدرد»<sup>۱۵</sup>

و از ابیات معروف سعدی است:

کسان که در رمضان چنگ می‌شکستندی

نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند

(۳) در مورد این بیت:

بتا تا غمزهات ناوک فشانند

دل مجروح من پیشش سپر باد

از برهان و یادداشت‌های غنی نقل کرده‌اند: «بتا به کسر اول، بگذار، مخفف بهل تا، بگذار تا» (ص ۳۲) و بیت دیگری از حافظ را نیز در همین معنی شاهد آورده‌اند که:

خاک کویت زحمت ما برنتابد بیش از این

لطفها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم

برای نگارنده تردیدی نیست که اگر برای مرحوم غنی و علامه قزوینی مسلم شده بود که در هر دو بیت یاد شده کلمه مورد بحث - بتا - بکسر اول است، یقیناً در دیوان چاپ خودشان موضوع را متذکر می‌شده‌اند. اما حقیقت آن است که



گرچه در ادبیات ما «بتا» به معنی «بگذار تا» استعمال شده است، چنانکه در فرهنگها و در حواشی غنی ابیاتی در این معنی به شاهد آمده است، اما در دو بیت مورد بحث صورت صحیح کلمه به دلایلی که ذکر خواهیم کرد بت به ضم اول است به اضافه الف ندا و هیچ ارتباطی با بتا بکسر اول به معنی بهل تاندارد. در بیت نخست «بتا تا غمزهات ناوک فشانند» يك عبارت دعایی است که با فعل دعایی «باد» خاتمه می‌یابد. اگر «بتا» را «بگذار تا» معنی کنیم ناگزیر شکل اصلی عبارت چنین خواهد شد: بگذار تا دل من پیشش سپر باد. در این گونه موارد به جای فعل دعایی «باد»، فعل باشد استعمال می‌شود، بگذار تا باشد نه آنکه بگویم بگذار تا باد یا بگذار تا بادا. چنانکه در این بیت مولوی:

ز پگاه، میرخوبان به شکار می‌خرامد  
که به تیر غمزه اودل ما شکار بادا

اگر به جای بادا، باشد بگذاریم نه تنها حالت دعایی را از جمله گرفته‌ایم بلکه با عبارت نادرست و نارسا روبرو می‌شویم. در مورد مصراع دوم بیت دیگر: لطفها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم. اگر «بتا» را «بگذار تا» معنی کنیم با عبارتی مغلوط روبرو خواهیم شد، لطفها کردی بگذار تا تخفیف زحمت می‌کنم یا بگذار تا بکنیم؟ در حقیقت اگر «بتا» را «بگذار تا» معنی کنیم باید فعل به جای می‌کنم، بکنم باشد، بهمین دلیل صورت صحیح کلمه همان بتا به ضم اول است، دیگر آنکه مرحوم غنی که در حواشی خود با خط زدن بر کلمه بتا به ضم. اول آن را به بتا به کسر اول مبدل کرده است اگر بر سر عقیده خود باقی مانده بود یقیناً آنرا در حواشی چاپی که با علامه قزوینی فراهم کرده‌اند متذکر می‌شدند.

۴) در توضیح کلمه آن از شرح سودی با کمی تغییر در عبارت نقل کرده‌اند «کیفیتی که از مجموع حسن معشوق حاصل می‌شود و او را زیبا می‌کند» (ص ۲۶). اگر مؤلف با کمی حوصله در دیوان حافظ توغل کرده بودند با شواهدی روبرو می‌شدند که بر ایشان مسلم می‌شد در دید حافظ شیراز «آن» همیشه چیزی است غیر از حسن و والایتر از آن، معنایی است که در محدوده خط و خال و لب و زلف و ابروی زیبا خلاصه نمی‌شود، لطیفه‌ای است که عشق از آن بر می‌خیزد:

اینکه می‌گویند آن بهتر زحسن  
یار ما این دارد و آن نیز هم

در همین بیت صریحاً آن و حسن دو چیز جداگانه دانسته شده است که با ضمیر این و آن به آنها اشاره شده است. در جایی

جان بی جمال جانان سیل جهانم از  
بایسج کس نشانی زان دستانم  
برشمنی دین صد بحر تشنیت  
سر منزل فراخت توان زدین  
چنگ خیمه قامت میخازندت لبش  
ای طریق زندی از محسب ساید  
احوال گنج قارون کایم ادبر باد  
گر خور قب شمع است اسرار از پوستان

هر کس که این ندارد و تحاله آن نمیزد  
یا من خبر ندارم یا او نشان نمیزد  
درو که این معاشخ و میان نمیزد  
ای ساروان فروکش کاین کزین نمیزد  
بشنو که پند پیران بچت زبان نمیزد  
مستست در حق او کس این گمان نمیزد  
در گوش دل فروخوان باز ز زبان نمیزد  
کان شوخ سر بریده بند زبان نمیزد

کس در جهان ندارد یک بند و همچو حافظ  
زیرا که چون تو شای کس در جهان از

دیگر از «آن» اینگونه تعبیر کرده است:  
صد نکته غیر حسن بیاید که تاکسی  
مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود  
و یا:

از حواشی غنی نقل کرده‌اند: «سابقه در اینجا به معنی تقدیر است» (ص ۷۱) اگرچه در بیت، سابقه لطف ازل، ناظر به مفهوم تقدیر ازلی است اما معنی سابقه تقدیر نیست. سابقه: «عبارت از عنایت ازلیه است که در قرآن بدان اشاره شده است: و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم (کشاف، ص ۶۶۷)»<sup>۱۲</sup> و در کشف‌الاسرار در تفسیر سوره یونس در ذیل همین آیه آمده است: «قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت»<sup>۱۸</sup> دیگر آنکه بیت مورد بحث، ولغت سابقه ناظر به حدیث معروفی است که در متون عرفانی ما فراوان به کار گرفته شده است: قال الله عز و جل سبقت رحمتی غضبی<sup>۱۹</sup> و مولانا گفته است: رحمت من بر غضب هم سابق است. دیگر آنکه لطف در بیت حافظ، مترادف همین رحمت الهی است. سابقه به تنهایی نیز در بیتی دیگر از حافظ به کار رفته است:

گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید  
گفت با این همه از سابقه نومید مشو

(۷) در این بیت :

صحبت عافیتت گرچه خوش افتاد ای دل  
جانب عشق عزیز است فرو مگذارش

از حواشی غنی نقل کرده‌اند: «جانب در اینجا یعنی خاطر» (ص ۴۴) اما ترکیب اصلی جانب چیزی یا کسی را فرو گذاشتن است در برابر جانب چیزی یا کسی را نگهداشتن چنانکه جانب کسی فرو گذاشتن به معنی «ترك حمایت او کردن، رعایت ناکردن او»<sup>۲۰</sup> استعمال می‌شود در برابر جانب کسی نگهداشتن، به معنی از وی حمایت کردن، چنانکه حافظ هم به کار برده است:

دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری  
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

(۸) در ذیل لغت واقعه جدا از معانی‌ای که نوشته‌اند از

حواشی غنی نقل کرده‌اند «در قرون وسطی همیشه به معنی مرگ استعمال می‌شد» (ص ۱۱۸). نگارنده یقین دارد اگر مؤلف با کمی دقت و حوصله به فرهنگها مراجعه می‌کردند متوجه نادرست بودن این معنی می‌شدند. آخر مگر نه آنست که در شعر سعدی، همین واقعه به معنی «خواب و رویا»<sup>۲۱</sup> استعمال شده است چنانکه در این بیت:

حسنت باتفاق ملاحظت جهان گرفت....  
واضح تر بگویم منظور از حسن در شعر حافظ همین زیباییهای ظاهری است. همین لب لعل و خط زنگاری و مو و میان و ... است و در مقابل این زیباییهای ظاهری «آن»: لطیفه‌ای است نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است بنابراین «آن» چیزی نیست که از مجموع حسن معشوق حاصل شود بلکه گاه ممکن است مجموع حسن معشوق با کیفیتی بنام «آن» هم ملازمت پیدا کند که گاه این کیفیت چیزی حتی غیر از طور انسانی است:

ملك در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد  
که درحسن تو چیزی یافت غیر از طورانسانی

(۵) در توضیح آئینه‌دار، در این بیت :

شهبوار من که مه آئینه‌دار روی اوست  
تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است

باز از حواشی غنی نقل کرده‌اند: آئینه‌دار «در کتاب فرج بعدالشدّة، باب ۱۲ مرد سلمانی به فضل بن ربیع می‌گوید من مردی‌ام مزین، آئینه‌داری می‌کنم و موی لب مردم به چینم» (ص ۲۷). بی‌تردید با توجه به پیشه مرد مزین معنای آئینه‌داری در عبارت مورد نظر، عمل آئینه‌دار است که در فرهنگها به عنوان «سلمانی، دلاک، حجام» ضبط شده است، اما این معنی هیچ مناسبتی با بیت مورد بحث ندارد. معنی دیگر آئینه‌دار که از چشم مؤلف فاضل دور مانده است و اتفاقاً در همین بیت حافظ استعمال شده است و در فرهنگها ضبط شده است این است: «آئینه‌دار، آنکه آئینه در پیش دارد تا عروس و جز او خویشان را در آن ببینند»<sup>۲۲</sup>. حافظ معشوق را عروسی دانسته چنان زیبا که ماه، که در زیبایی مثل است، در پیش او آئینه نگاه می‌دارد و می‌گردد و می‌گرداند. حافظ در جایی دیگر گفته است:

چشم از آئینه‌داران خط و خالش گشت  
لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد

(۶) در توضیح سابقه در این بیت:

ناامید مکن از سابقه لطف ازل  
تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت

دوش در واقعه دیدم که نگاری می گفت  
سعیدیا گوش مکن بر سخن اعدایت

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست  
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

۹) در مورد واژه خرابات به نقل از حواشی غنی عین گفته قزوینی را نقل کرده اند که مفرد خرابه است (ص ۵۱) و هیچ اشاره ای به آراء صاحب نظرانی چون ملك الشعرای بهار، مرحوم بهمنیار، استاد همایی و ... نشده است که کلمه خرابات را صورت دیگری از «خورآباد» دانسته اند<sup>۲۲</sup>

۱۰) در ذیل ترکیب شط شراب، از حواشی غنی نوشته اند «اصطلاح؟ (کشتی می در شط انداختن) را سایرین هم استعمال کرده اند، صاحب مطلع السعدین... می گوید:

وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار

ای پسر کشتی می با شط بغداد بیار (ص ۷۹)»  
اینکه در کجای بیت، صاحب مطلع السعدین «اصطلاح کشتی می در شط انداختن» را استعمال کرده است با خداست؟

۱۱) در معنی دستکش در این بیت:

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من

کس نزده است از این کمان تیر مراد بر هدف  
از لغت نامه نقل کرده اند: «دستکش، ملعبه، بازیچه» (ص ۶۰). سالها پیش استاد مینوی در معنی دستکش در همین بیت با توجه به کاربرد آن در شاهنامه نوشته اند «به نظر می رسد که به معنی رام و مطیع و دست آموز به کار رفته باشد»<sup>۲۳</sup> و معنی درست دستکش هم همین است.

۱۲) در توضیح دُردی کش در شاهد این بیت:

عروس زهد به وجه خمار نشینند

مرید فرقه دُردی کشان می جویم

از حواشی غنی نقل کرده اند: «در این صفت معنی تحقیری هست، یعنی نازپروردگان برخوردار، می صاف می نوشند اما دُردی کشان مفلس «درد ته خم» که لجن ته نشین شده شراب است می خورند» (ص ۸۸) اما بر فرض آنکه در اصل ترکیب معنای تحقیری نهفته باشد، در شعر حافظ به شیوه رندانه شاعر، جهت این تحقیر عوض شده است و همه جا دُردی کش نه تنها مستحسن است، بلکه صفت مردانه مرد بودن باده نوشان هم هست. حافظ حتی پیر خود را پیر دُردی کش خطاب می کند:

پیر دُردی کش من گرچه ندارد زر و زور

خوش عطا بخش و خطا پوش خدایی دارد

و به یاد داشته باشید که همیشه نازپروردگانند که مورد تحقیر حافظ واقع شده اند:

۱۳) در مورد ترکیب سیه کاسه در این بیت:

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب

کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

از سودی نقل کرده اند: «سیه کاسه: مهمان کش را گویند و به معنای سفله و خسیس هم مستعمل است» (ص ۷۶). پیداست که سودی با توجه به همین بیت سیه کاسه را مهمان کش معنی کرده است و گر نه اصل این ترکیب همان سفله و خسیس است نه مهمان کش.

۱۴) در ذیل واژه آزاده در این بیت:

به بندگی قدش سرو معترف گشتی

اگرچه سوسن آزاده ده زبان بودی

از برهان آورده اند «آزاده = آزاد، راست، بی عیب، سوسن سفید را از آن آزاده می گویند که از بار رنگ آزاد است» (ص ۲۶) و در جایی دیگر در شاهد سوسن آزاد در این بیت: بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ  
چو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد  
از حواشی غنی نقل کرده اند «سوسن آزاده، به گیاهی که در تمام فصول سبز باشد «آزاد» می گویند، مثل سوسن آزاد، سرو آزاد و شمشاد آزاد» (ص ۷۵). چنان بر می آید که به کلی متوجه این اختلاف در توضیح نشده اند.

## نقل اقوال ضعیف و ناموثق و متناقض

امروزه در سایه تحقیقات و تتبعاتی که در مورد حافظ صورت گرفت است هر محقق و مورخ راستینی می داند که انتساب حافظ به فلان فرقه یا بهمان نحله نه تنها با گستردگی جهان اندیشه حافظ مغایر است، بلکه هیچ يك از محققین توانسته اند با سند و مدرک معتبر نشان دهند که حافظ مرید فلان پیر بوده است یا منسوب به فلان فرقه خاص صوفیه. نه تنها در مقدمه ای که جامع دیوان حافظ بر دیوان اشعار او نوشته است از پیر او یا انتساب او به فرقه ای خاص از صوفیه سخن نرفته است، بلکه جامی هم که در قرن نهم نفعات الانس را نوشته است در شرح حالش گفته است «.... معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از آن طایفه نسبت درست کرده باشد، اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچ کس را به آن اتفاق نیفتاده ...»<sup>۲۴</sup> حتی از محققین معاصر کسانی هم که



است: «نسبت خرقة خواجه شمس‌الدین محمد حافظ به پیر ارشاد ... او شیخ محمود عطار شیرازی مشهور به پیر گلرنگ بود و خود شیخ محمود عطار مرید شیخ عبدالسلام و او هم ...»<sup>۲۶</sup> چنانکه مشخص شد سودی دقیقاً در ابیات مورد نظر حتی پیر مغان حافظ را همان پیر گلرنگ می‌داند و مؤلف کتاب هم همین مطالب را بدون داوری و بررسی نقل کرده است بی آنکه حتی در مورد تناقض این گفتار با مطالبی که در مورد انتساب حافظ به صوفیان خلوتی آمده است اشاره‌ای کرده باشد. در توضیح خلوتی نافه‌گشا، حافظ از صوفیان خلوتی شمرده شده است و در شرح بیت یاد شده مرید پیر گلرنگ که دشمنی او و مریدانش با صوفیان خلوتی گاه منجر به شتم و ناسزا می‌شد و چنانکه هم مؤلف و هم سودی تصریح کرده‌اند این فرقه از صوفیه (خلوتیان) با اصحاب پیر گلرنگ مخالف بوده‌اند.

جدا از آنکه سالها پیش مرحوم معین در چگونگی سلسله انتساب این روایت (یعنی روایت پیر گلرنگ) اشکالاتی را برشمرده است<sup>۲۷</sup>، فاضل محترم گلچین معانی هم با آنکه برای اصل این افسانه مأخذ قدیم‌تری به نام رساله حل ماینحل تألیف شده در سال ۹۶۷ از عبداللطیف شیروانی مشتهر به افلاطون نشان داده است، باز صریحاً در درستی این روایت اظهار تردید کرده است.<sup>۲۸</sup> کلام آخر را در چگونگی این روایت از نوشته استاد محقق دانشمند دکتر زرین کوب نقل می‌کنیم که سالها پیش نوشته است: «یک افسانه تازه هست که سلسله ارادت وی را به یک پیر شیرازی می‌رساند: پیر گلرنگ، اما این یک نام پیرانه نیست و بیهوده است که برای شناخت هویت او در مأخذ و کتابها به جست‌وجو بپردازند. این پیر گلرنگ استعاره‌گونه‌ای است که در دیوان خواجه آمده است و ظاهراً برای شراب<sup>۲۹</sup>» این سخن را دیگران هم متذکر شده‌اند و به قول استاد زرین کوب حافظ شراب را در جایی دیگر شیخ و پیر خود خوانده است.

حافظ مرید جام می است ای صبا برو

وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

با آنچه از آراء صاحب نظران حافظ‌شناس گفته‌ایم، این ادعای مؤلف در مقدمه کتاب که گفته‌اند: «از مراجعه به فرهنگهای معتبر تازی و فارسی و متون کهن اسلامی و نوشته‌های مستند حافظ‌شناسان قدیم و معاصر در حدود امکان کوتاهی نشد» (ص ۲۲). ظاهراً چندان درست به نظر نمی‌رسد و چنان که نموده‌ایم بیش از نود درصد مطالب کتابشان مأخوذ است از حواشی غنی و شرح سودی.

او را پیرو ملامتیه قرار داده‌اند باز به صراحت اشاره کرده‌اند که به دلایل بسیار و «هم بر اثر فسادى که در قرن هشتم بر غالب شئون ایران حکمفرماست و شاید به علل غیر معلوم دیگر ظاهراً حافظ در عمر خویش پیری نیافته و جای به جای، در دیوانش به تأسف و اندوهی که از این رهگذر دارد می‌توان برخوردار»<sup>۲۵</sup> همین معنی را بسیاری از محققین و صاحب نظران حافظ شناس مورد وثوق دیگر در نوشته‌هایشان متذکر شده‌اند اما با همه اینها و با توجه به اینکه هیچ سند معتبری در دست نیست که حافظ را به فرقه‌ای خاص از صوفیه منسوب کند یا ارادت او را به پیر خاصی مشخص کرده باشد، باز مؤلف محترم بدون تأمل و دقت و بدون هیچ اظهار نظری به نقل مطالب ناموثقی از سودی پرداخته است که نادرستی آنها و افسانه بودنشان برای هر تازه‌آشنایی به جهان حافظ اظهر من الشمس است:

در ذیل خلوتی نافه گشای در این بیت:

مزدگانی بده ای خلوتی نافه گشای

که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد

بعد از آنکه توضیحی از لغت نامه دهخدا در مورد سلسله درویشان خلوتی آورده به نقل از سودی پرداخته است که «اسناد خلوتی برای آن است که خواجه از درویش خلوتی بوده» (ص ۵۵). نقل این نوع مطالب جعلی و بی‌اساس بدون نقد و بررسی در یک فرهنگ، حاصلی جز گمراه ساختن خوانندگان ناآشنا ندارد، علی‌الخصوص که مؤلف طوری مطالب را نقل کرده است که انگار همین است و جز این نیست

و در توضیح این بیت:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان

رخصت خیت نداد ارنه حکایتها بود

مطالبی از سودی آورده است که بیشتر افسانه است تا حقیقت تاریخی. در ذیل ترکیب ازرق پوشان می‌خوانید: «مراد، مریدان حسن ازرق پوش است، این ازرق پوشان همگی از صوفیان خلوتی‌اند و به مناسبت لباس کبود رنگی که به تن می‌کردند به این اسم مشهور شده‌اند، این فرقه از صوفیه با اصحاب پیر گلرنگ (شیخ محمود عطار شیرازی) مخالف بوده‌اند و گاهگاه بینشان کلاً اختلاف به جایی می‌رسید که منجر به شتم و ناسزا می‌گشت، در بیت مذکور مراد [منظور بیت دیگری است از همان غزل] از پیر مغان همان پیر گلرنگ است» (صص ۲۸ و ۲۹). این مطالب را سودی از آن جهت آورده است که معتقد

# کاری نه در خور حافظ

دکتر سعید حمیدیان

واژه‌نامه غزل‌های حافظ. تألیف حسین خدیوچم. تهران. نشر ناشر. ۱۳۶۲. ۱۴۰ صفحه. ۲۰ تومان.

کتاب شامل این بخش‌هاست: یادداشت ناشر، دیباچه، متن واژه‌نامه و فهرست الفبایی مطلعها. در متن واژه‌نامه به ترتیب لغت یا ترکیب، توضیح، شاهد و کلمات آغازین مطلع غزل مربوط آمده است.

در دیباچه مؤلف مطالبی شکسته و بسته و از این شاخ به آن شاخ جسته می‌خوانیم، از این دست: رمز الهام گرفتن و صفت دل‌های الهام پذیر، اشاره و افاده‌ای درباره «رندمست» و باز درباره «الهام» و آنگاه حرف‌هایی درباب «وارد» و «خاطر» و «پارامانت» و صفت «آیینه سان بودن دل» و «آیینه دانستن شعر» و بعد اشاره‌ای گذرا همراه با نقل قول‌های دیگران در این باره که شعر حافظ مثلاً «به مرحله‌ای از کمال رسیده که در طول قرن‌ها جایگزین آیینه درون‌نمای انسان شده» [جایگزین آیینه درون‌نمای...؟] و اینکه «سخن کز دل برون آید...» و پشت بندش نقل قول نسبتاً طولانی از مرحوم علامه قزوینی درباره میزان عقل سلیم و حافظ خوانی قزوینی و غنی و سپس انشا گونه‌ای تحت عنوان «کاخ سخن حافظ» و بازگشتی به سخن قزوینی ذیل عنوان «مرید حافظ». بدین سان این مطالب ملمع و مرقعی است از انشای مؤلف (که حجمی چشمگیر دارد ولی نه چرمی دندانگیر) و عمدتاً گفته‌های شادروان قزوینی که شاید روزگاری خیلی تازه‌تر از حالا بوده است. در مجموع، تلاثم و انتظام و اتساق چندانی هم بین این تکه‌ها نیست و بیشتر به «سالاد کلمه» می‌ماند. پس از این، معرفی تعدادی

کلام آخر آنکه چون مؤلف در مورد کتابشان اظهار امیدواری کرده‌اند: «صاحب‌دلان در این کار کوچک با دیده انصاف بنگرند» (ص ۲۳) منصفانه باید گفت که کار کوچکشان در مورد حافظ از اشتباهات بزرگ خالی نیست.

۱. حافظ با یادداشتها و حواشی دکتر قاسم غنی، چاپ افست مروی، ۱۳۵۶، ص ۱۸۲.
۲. ترجمه مفاتیح العلوم تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد یوسف کاتب خوارزمی، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۳۹. ذیل جام‌الجور، نکته در خور توجه آن است که تمام مطالبی که مؤلف در واژه‌نامه ذیل جام عدل آورده‌اند در حقیقت مربوط است به جام جور.
۳. اصالت و توالی ابیات در غزل‌های حافظ، مسعود فرزاد، حرف «ا ب ت خ» شیراز، ۱۳۵۳، ص ۲۳۸.
۴. حافظ با یادداشتها و حواشی غنی، ص ۲۳.
۵. فرهنگ اشعار حافظ، تألیف دکتر احمد علی رجائی، انتشارات زوار، جلد اول، ص ۱۹. ذیل واژه استغناء.
۶. حافظ با یادداشتها و حواشی غنی، ص ۶۹.
۷. فرهنگ معین، ذیل کلمه آذار.
۸. فرهنگ معین، ذیل کلمه لابه.
۹. این بیت نه تنها در دیوان حافظ، مصحح اسناد خانلری ص ۱۶۶، و چاپ قزوینی و غنی ص ۱۱۴ آمده، بلکه در تمام نسخ معتبر چاپی نیز آمده است.
۱۰. آوردن الاحباب و فصوص آداب، ابوالمفاخر یحیی باخرزی، جلد دوم، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۷.
۱۱. تذکره میخانه، ملاعبدهالتی فخرالزمانی قزوینی، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۰، حواشی ص ۹۲.
۱۲. صوفی شهر بین که چون لقمه شبیه می‌خورد بساردمش دراز باد این حیوان خوش علف صوفی نهاد دام و سرحقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
۱۳. دیوان عثمان مختاری، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران، ۱۳۴۱، حواشی ص ۵۵۹.
۱۴. کلیله و دمنه، به تصحیح مینوی، ص ۴۶. نیز فرهنگ معین، ذیل کلمه نسیم، که همین شواهد را نقل کرده است.
۱۵. دیوان عماد فقیه کرمانی، به تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۵۹.
۱۶. فرهنگ معین، و لغت‌نامه دهخدا، ذیل آیینه‌دار.
۱۷. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تألیف دکتر سید جعفر سجادی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۵۱.
۱۸. کنف‌الاسرار و عده‌الابرار تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبی، جلد ۴، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ دوم، ۱۳۵۷، ص ۲۴۵.
۱۹. احادیث منقوشه، بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۶ و ۱۵۲.
۲۰. لغت‌نامه دهخدا و آندراج، ذیل کلمه جانب.
۲۱. فرهنگ معین، ذیل کلمه واقعه.
۲۲. فرهنگ اشعار حافظ، صص ۱۰-۱۱.
۲۳. داستان رستم و سهراب از شاهنامه، مقدمه و تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۹۴ و ۱۸۵.
۲۴. نفعات‌الانس، عبدالرحمن جامی، به تصحیح مهدی توحیدی پور، ناشر کتابفروشی سعدی، ص ۶۱۴.
۲۵. فرهنگ اشعار حافظ، ص ۳۹.
۲۶. شرح سودی بر حافظ، جلد دوم، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۱۸۸.
۲۷. کتاب عبر‌المشققین، شیخ روزبهان بقلی شیرازی، به تصحیح و مقدمه هنری کریمی و محمد معین، ناشر انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران، ص ۶۳.
۲۸. تذکره میخانه، ص ۹۳.
۲۹. از کوچه زندان، دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ دوم، ۱۳۵۴، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص ۱۶۷.